

قرآن ناطق و قرآن صامت

پژوهشی در خصوص مبانی تفسیر شیعه امامیه و تکامل آن

[محمود ایوب / سید محمد هادی گرامی*، محمد قندهاری**]

■ چکیده

نویسنده در بخش اول مقاله، جایگاه امامان را در نزد شیعه به عنوان تنها مفسران حقیقی قرآن شناسانده و سپس به دیدگاه‌های امامیه درباره قرآن اشاره کرده و تفاسیر امامیه را معرفی کرده است. در بحث از اصول تفسیری در نزد امامیه به مسأله تحریف قرآن اشاره کرده و پس از بیان نظر چند تن از علما، نظر شیعه را عدم تحریف قرآن دانسته است. در انتهای بحث، محمود ایوب به عنوان نمونه، آیه ۶۷ سوره مائده را که به ماجرای غدیر خم می‌پردازد از منظر مفسران شیعی مورد بررسی قرار داده است.

کلید واژه‌ها: ایوب، محمود؛ عالمان شیعه - قرن پنجم، شیخ طوسی؛ کاشانی، ملامحسن فیض؛ عالمان شیعه، قرن چهاردهم؛ شیعه، عدم تحریف قرآن.

*. دانشجوی دکتری الهیات دانشگاه امام صادق (علیه السلام) (m.h.gerami@hotmail.com).

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (ghandehari@gmail.com).

۱. چکیده و کلیدواژه‌ها از مترجمین می‌باشد.

■ معرفی نویسنده مقاله

محمود ایوب، اندیشمند لبنانی الأصل و از معدود اساتید شیعی کرسی‌های اسلام‌پژوهی در غرب است. وی پس از تحصیل تا مقطع لیسانس در رشته تاریخ فلسفه غرب در دانشگاه آمریکایی بیروت به آمریکا رفت و در دانشگاه پنسیلوانیا در رشته اندیشه دینی ادامه تحصیل داد. وی در سال ۱۹۷۵ با نوشتن پایان‌نامه‌ای درباره عاشورای حسینی مدرک دکتری خود را از دانشگاه هاروارد اخذ کرد. ایوب مدتی به تحقیق در مرکز مطالعات دینی دانشگاه تورنتو کانادا اشتغال داشت و مجموعه‌ای ده جلدی با عنوان قرآن و مفسران آماده نشر کرد. او از سال ۱۹۸۸ به دانشگاه تمپل در فیلادلفیا رفت و به عنوان پروفسور در معارف اسلامی و مقایسه ادیان به تحقیق و تدریس پرداخت. ایوب مقالات فراوانی درباره تعاملات مسلمانان و مسیحیان نگاشته است. از دیگر آثار پژوهشی وی می‌توان به «به سوی مسیحیت‌شناسی اسلامی» اشاره کرد.

■ مقدمه مترجمان

تحقیقات قرآنی خاورشناسان درباره دیدگاه شیعی اندک است و این مطالعات غالباً به دیدگاه‌های شیعه درباره تحریف قرآن می‌پردازد. به عنوان نمونه، علاوه بر گلدزیهر که امامیه را قائل به تحریف قرآن دانسته، اتان کلبرگ نیز مقاله‌ای در این باره نگاشته است.^۱ با این حال محمود ایوب در مقاله‌ای با عنوان «قرآن ناطق و قرآن صامت: پژوهشی در خصوص مبانی تفسیر شیعه امامیه و تکامل آن»^۲ با اتخاذ رویکردی متفاوت، گزارشی از روند تدوین و نگارش متون تفسیری امامیه ارائه کرده است. ایوب در بخش اول مقاله، جایگاه امامان را در نزد شیعه، به عنوان تنها مفسران حقیقی قرآن شناسانده و سپس به دیدگاه‌های امامیه درباره قرآن اشاره کرده و تفاسیر امامیه را معرفی کرده است. در بحث از

1. goldziher, Ignaz; Die Richtungen der islamischen Koranauslegung, pp. 263-309. Kohlberg, "some notes on the imamite attitude to the quran", pp 209-224.

2. Mahmoud Ayoub, "The Speaking Quran and the Silent Quran: A Study of the Principles and Development of Imami Shi'i tafsir", in: Andrew Rippin (Ed.), Approaches to the history of the interpretation of the Qur'an, Oxford: Oxford University Press, 1988.

اصول تفسیری در نزد امامیه به مسأله تحریف قرآن اشاره کرده و بدون گفتگو درباره این اتهام، نظر شیخ طوسی، ملا محسن فیض کاشانی و آیه الله خویی (ره) را بیان کرده و نظر شیعه را عدم تحریف قرآن دانسته است. در انتهای بحث، ایوب به عنوان نمونه آیه ۶۷ سوره مائده را که به ماجرای غدیر خم می‌پردازد از منظر مفسران شیعی مورد بررسی قرار داده است. از آن جهت که این مقاله به مبانی تفسیر شیعه امامیه می‌پردازد و همچنین از اولین کارهای شرق‌شناسان در این حوزه است که با دیدی منصفانه نگاشته شده، شایسته تأمل و بررسی است. این نوشتار تلاش دارد زمینه‌آشنایی بیشتر با آرای این شرق‌شناس در حوزه تفسیر شیعی را فراهم می‌کند.

■ متن مقاله

سلوک شیعی جایگاه مهمی را در حیات معنوی جوامع مسلمان برای خود کسب کرده است. برای مسلمانان، قرآن به مثابه راهنمایی در این دنیا و جهان آخرت است که علم فهم آن (تفسیر) را می‌توان ثمره سلوک ایمانی و نتیجه خوف مؤمنین از عذاب الهی و امیدواری آنان به رحمت و پاداش الهی دانست؛ عذابی که به خاطر جهل به تفسیر قرآن و در نتیجه نافرمانی فرامین خدا در انتظار است و پاداشی که برای فهم کلام خدا و در نتیجه فرمانبرداری از دستوراتش امید می‌رود. [اما] برای شیعیان، قرآن چیزی بیش از این است؛ تفسیر از طرفی ثمره سرخوردگی و ناامیدی و از طرف دیگر ثمره امید و سرخوشی است. تفسیر نزد شیعیان، تحت تأثیر فرهنگ شهادت و فرجام‌شناسی [مهدویت] است. از طریق تفسیر است که ارتباط بین مؤمنین و رهنمایان معنوی‌شان، یعنی امامان برقرار می‌گردد. تفسیر، بشری کردن کلام الهی و الهی نمودن روح انسانی است.

تفسیر شیعی، با در نظر گرفتن تمام ابعادش، گسترده‌تر از آن است که بخواهد موضوع یک پژوهش جامع واقع شود، چه رسد به پژوهش‌های تطبیقی. از آن‌جا که پژوهش‌های غربی بر اسلام اهل سنت متمرکز شده است، اقدامات زیادی لازم است تا بتوان دین پژوهان غربی را با اندیشه و سلوک شیعی آشنا نمود. این پژوهش کوتاه نیز همین هدف را دنبال می‌کند؛ ابتدا باید با رجوع به تألیفات گسترده شیعه، که تا حدود زیادی در غرب ناخوانده یا ناآشناست، مفهوم شیعی «امام» را در رابطه با «وحی» ارائه نماییم. سپس خلاصه تاریخ تفسیر شیعی

و خطوط اصلی تکامل آن را خاطر نشان می‌سازیم. آن‌گاه قادر خواهیم بود تا مبانی اساسی تفسیر شیعی را نشان دهیم. نهایتاً برای خارج شدن بحث از فضای نظری محض، تکامل تفاسیر شیعه را در تبیین آیه سرنوشت‌ساز «تبلیغ» (مائده/۶۷: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ دنبال می‌کنیم.

امامان و قرآن

کلام خدا برای مسلمانان یا همان قرآن، همانند تمام متون مقدس دیگر، بُعدی انسانی [ظاهری] دارد که بدون آن به درستی فهمیده نمی‌شود و یا ارزشش دانسته نمی‌شود. این بعد ظاهری، در ابتدا بر [حضرت] محمد ﷺ که دریافت‌کننده و ابلاغ‌کننده کلام الهی و اولین مفسر آن برای بشریت است، تجلی یافته است. جنبه دوم و به اندازه بُعد ظاهری با اهمیت، حیات قرآن در جامعه اسلامی است که از طریق قدرت و جایگاه منحصر به فردش [[آتوریته]] تحقق می‌یابد. نسل‌های پیاپی مسلمانان با پذیرش بی‌چون و چرای قرآن، گواهی محکمی بر اعتبار آن نزد خود، باقی گذارده‌اند. آنان با نهادینه‌سازی کلام جاوید الهی به دور از گرفتاری در محدودیت‌های الفاظ و حروف و با وضع علوم تلاوت یا قرائت، کتابت یا نسخ و تفسیر به قرآن سرزندگی و توان [خاصی] بخشیده‌اند.

ارتباط [دوسویه] خدا و انسان از طریق قرآن، در دو اصطلاح مرسوم برای کلام الهی یعنی: تنزیل - با معنای لغوی پایین فرستادن - و تفسیر - یا پرده برداری انسانی از معانی آن - بیان شده است. فرآیند تفسیر به رشد و بالندگی خود همراه با حیات اجتماع ادامه می‌دهد و راهنمای حیات بشری در فراز و نشیب‌های زندگی و همچنین تسلی بخش آن در هنگامه یأس و سختی‌ها می‌باشد. البته می‌توان گفت همان‌گونه که خداوند در عین حفظ نفوذ حاکمیت خود در تاریخ از خلق برتر است، کلام او نیز در عین مشارکت در تاریخ بشری، متعالی‌تر از آن است. «مشارکت در تاریخ بشری»، بدین معناست که قرآن کتاب راهنمایی است که می‌بایست در آن تعقل و تدبیر شود؛ چراکه به عنوان هدایت‌گر معنوی و اخلاقی و برای راهنمایی آدمیان نازل شده است.^۱ اما متعالی بودنش نسبت به تاریخ بشری نیز، بدین مفهوم است که معنای

حقیقی آیات آن، تنها بر خداوند آشکار است.^۱ «تعالی» تنها نشان دهنده قدرت و عظمت نیست، بلکه علاوه بر آن، نشان گر نزاهت از هرگونه التقاط، نسبیّت و یا عدم اطلاق است. از این رو، مسلمانان و به خصوص شیعیان، مصرّند که خداوند علاوه بر قرآن، تفسیرش را نیز بر [حضرت] محمد ﷺ فرو فرستاده است.^۲ متن مقدس قرآن، یا «ما بین الدفتین»، همان [کلامی] است که آن حضرت به عموم مؤمنین آموزش داد. اما تفسیر قرآن را [به همگان آموزش نداد، بلکه] برای امامان - که برگزیدگان از اهل بیت ﷺ هستند - نگاه داشت. امامان ارتباط ویژه‌ای با قرآن دارند که این ارتباط رمز و ویژگی خاصّ تفسیر شیعی است. اسلام نگاهی پیامبرمحورانه به تاریخ دارد. [در این نگاه،] پیامبران به عنوان راهنمایان بشریت به سوی خدا و الگوهایی الهی برای انسان دیده می‌شوند. [حضرت] آدم، که در جایگاه خلیفه الله بر زمین قدم گذاشت،^۳ اولین پیامبر نیز بود. اما این مقام خلیفه‌اللهی تنها در وصایت برگزیدگان خلاصه نمی‌شود؛ چراکه آدم و ذریه او گذشته از پیامبر بودن، در مقام بشری غیر کامل، در معرض فساد کردن در زمین و خون ریختن بر آن نیز هستند. به همین سبب، پیامبران با ویژگی مهم عصمت از گناه و خطا، از بقیه آدمیان متمایز شده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که آنان در صفت الهی «متعالی بودن»، با قرآن مشترک هستند.

قرآن در میانه راه انسان‌ها به سوی خداوند قرار گرفته است و [پیامش] توسط پیامبران - که از نگاه مسلمانان، برترین اسوه‌های بشریت هستند - به مردم می‌رسد. به همین ترتیب، پیامبران نیز در میانه راه انسان‌ها به سوی [فهم] قرآن قرار گرفته‌اند که [پیامشان] توسط امامان - که اسوه‌های بشریت هستند - به مردم می‌رسد. در نتیجه می‌توان گفت که از این جهت، پیامبران خلفای خدا بر روی زمین و امامان نیز خلفا و جانشینان آن‌ها هستند. تمام بنی‌آدم از آن جهت که انسان هستند، در امتیاز خلیفه خدا بودن، مشترک هستند؛ اما میزان بهره‌برداری از این امتیاز، وابسته به ایمان و عمل صالح است.^۴

۱. آل عمران / ۷.

۲. شیخ طوسی، تفسیر التبیان، ص ۴، مقدمه مؤلف.

۳. بقره / ۳۰-۳۷.

۴. نور / ۵۵: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ

از طرف دیگر، پیامبران و امامان به واسطه ارث بردن علم الهی متمایز می‌گردند. بدین گونه تنها [حضرت] محمد ﷺ و جانشینانش یعنی امامان هستند که به تمام معانی قرآن آگاهند، چراکه خطاب قرآن اولاً به سوی آنان بوده و مخاطب بودن سایر مردم نیز از طریق ایشان است. در یک گفت‌وگوی طولانی بین [حضرت امام] جعفر صادق (ع) امام ششم شیعیان و ابوحنیفه، بنیان‌گذار یکی از چهار مکتب فقهی اهل سنت، امام می‌فرماید:

«خداوند این علم (یعنی علم به قرآن) را تنها به اهل حقیقی کتاب داده است، کسانی که این کتاب بر آنان نازل شده است. ... این علم تنها نزد برگزیدگان از فرزندان پیامبر ما ﷺ موجود است.»^۱

قرآن جایگاه خاصی نسبت به خداوند دارد؛ [از گذشته] به صورت محافظت شده در «لوح محفوظ» با خداوند بوده است^۲ و مطابق برخی آیات، قدرت آن بر روی زمین، فراتر از حد تحمل کوه‌های سخت است.^۳ قرآن برای آدمیان، منبعی سرشار از شفا و برکت در این دنیا و کتابی تسلی‌دهنده و رستگاری‌بخش برای آخرت است.

امامان در این ویژگی‌ها با قرآن مشترک هستند و در واقع با همین خصوصیات شناخته می‌شوند. آنان قبل از خلقت، از نور الهی، در کنار قرآن بودند و به خاطر ایشان بود که تمامی عالم، به عرصه وجود آورده شد. بر همین اساس، مصحح تفسیر القمی در مقدمه طولانی و کلامی، که بر این تفسیر نوشته است، ادعا می‌کند که: «اِئِمَّةٌ (ع) مقصود از خلقت هستند و علت خلقت آنان، [اراده] خود حق تعالی است». در ادامه، وی این‌گونه استدلال می‌آورد که خداوند تمام مخلوقات را خلق نمود تا او را عبادت کنند و عبادت واقعی بدون ایمان حقیقی به خالق ممکن نیست و ایمان را نیز بدون شناخت نمی‌توان به دست آورد. علاوه بر این، چنین شناختی تنها از طریق رسولی حاصل می‌شود که از جانب خداوند سخن گوید و

بَعْدَ ذَلِكَ فَأَوْلَيْكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

۱. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۶۵ به نقل از الوسائل: ۴۷/۲۷، باب ۶، الحدیث ۳۳۱۷۷: «ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم، و يلك ما هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا صلى الله عليه و آله و سلم ...».

۲. بروج (۸۵): ۲۲-۲۱: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ».

۳. حشر (۵۹): ۲۱: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضُرِبَهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

یا از طریق امامی که آموزه‌های آن رسول را بازگو کرده و پیامش را تفسیر کند. در نهایت، نویسنده نتیجه‌گیری می‌کند که برعهده خداوند است که امامی را معین کرده و مردم را به سوی او هدایت کند؛ «بنابراین گرافه نخواهد بود - اگر ادعا کنیم - که قرآن درباره آنان و برای آنان نازل شده است»^۱.

در حدیث طولانی و مشهوری که محدثین شیعه و سنی آن را - با عبارات مختلف - نقل کرده‌اند، قرآن به عنوان «ثقل اکبر» معرفی شده و امامان به عنوان «ثقل اصغر». در یک نقل آن که از طریق ام سلمه - یکی از همسران پیامبر ﷺ رسیده، آمده است که پیامبر ﷺ در زمان آخرین بیماری خود، در حضور بسیاری از اصحابشان فرمودند:

«تزدیک است که به زودی من فراخوانده شوم و از میان شما بروم. پیش تر چیزی به شما می‌گویم که عذر من باشد نزد شما؛ من در میان شما کتاب پروردگارم و عترتم، [یعنی] اهل بیتم را - به عنوان نمایندگان پس از خود - باقی می‌گذارم»^۲.

در نقلی دیگر که توسط عیاشی [در تفسیرش] برای اثبات ولایت علی (علیه السلام) ذکر شده، آمده است که پیامبر ﷺ درباره اهل بیت فرمودند:

لطیف خبیر مرا خبر کرد که آن‌ها (یعنی این دو ثقل) [نمی‌بایست] از هم جدا شوند تا مرا [در روز قیامت] ملاقات کنند ... از آنان جلو نیفتید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمانید که به هلاکت می‌افتید و به آنان نیاموزید، چرا که آنان از شما آگاه‌ترند»^۳.

۱. ابوالحسن علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، (به تصحیح: طیب موسوی جزائری، دار الکتب - قم، چاپ: سوم، ۱۴۰۴ق)، صص ۱۸-۱۹: «فهم غرض الخلق و غرض خلقهم ذات الحق و ان شئت فقل: ان الله لم یخلق الخلق إلا للعبادة، و لا یعبد إلا بعد المعرفة و هی إنما تحصل بقبول الایمان بالله كما هو، و هو موقوف علی الإقرار بالرسول المخبر عن الله، و هو موقوف علی الإقرار بالامام المخبر عن الرسول فعلى الله ان یرشد إلیه و یدل علیه فلا بعد ان ینزل القرآن فیهم و لهم».

۲. ملا محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار (تهران، ۱۳۸۷ق)، ۸۰/۸۹: «یوشک أن أقبض قبضاً سرباً فینطلق بی، و قد قدمت إلیکم القول معذرة إلیکم ألا إنی مخلف فیکم کتاب ربی عز و جل و عترتی أهل بیتی».

۳. ابوالنصر محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، تفسیر عیاشی، (به تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، قم، بی تا)، ج ۱، ص ۴: «فإنه قد نبأنی اللطیف الخبیر أن لا یتفرقا حتی یلقیانی ... فلا تسبقوهم فتضلوا، و لا تقصروا عنهم فتهلكوا، فلا تعلموهم فهم أعلم منکم».

قرآن می‌فرماید که پیامبر ﷺ در روز قیامت به خداوند شکایت کرده و عرضه می‌دارد:

﴿پروردگارا، (تو آگاهی که) امت من این قرآن را متروک [قرار داده] و رها کردند﴾^۱.

بر اساس این آیه، مذهب شیعه به قرآن شخصیتی شبه انسانی داده است. به همین جهت، قرآن در پیشگاه خداوند با مردم محاجه خواهد کرد و برخی را شفاعت کرده و دیگران را محکوم خواهد نمود. از آن‌جا که در سنت شیعی، این دو ثقل به یکدیگر متصلند، در روز قیامت درباره هر دو سؤال خواهد شد؛ یعنی درباره محبت مردم به آل محمد ﷺ و اطاعتشان از آموزه‌های قرآن. که به موجب این دو سؤال، درباره آنان قضاوت خواهد شد که پاداش داده شوند یا عذاب گردند.^۲

اصل مشهوری در تاریخ ادیان وجود دارد که روایات، سابقه و تاریخی را بازگو می‌کنند که به مثابه پیش‌درآمدی بر یک رخداد محوری است؛ رخدادی که گفته می‌شود تاریخ بشریت نیز حول همان می‌گردد. بنابراین، تاریخ کتاب مقدس^۳ [تاریخ انبیا] و حتی تاریخ حکمت بشری از نظر نخستین پدران کلیسا، به مثابه مقدمات ظهور مسیح^۴ شناخته می‌شدند. به همین ترتیب، مسلمانان [حضرت] محمد ﷺ را به عنوان ختم رسل و امامان ﷺ را به عنوان اوصیای او، به مثابه علت وجودی^۵ تمام مخلوقات می‌شناسند. قبول ولایت آنان، یکی از ابعاد اساسی ایمان است. امام ششم می‌فرماید:

«خداوند ولایت ما را محور (قطب) قرآن و تمام کتب (آسمانی) قرار داد، در حالی که آیات محکم قرآن حول آن می‌گردد و به سبب آن، کتب (مقدس) واضح و ایمان آشکار می‌گردد»^۶.

۱. فرقان (۲۵): ۳۰. «وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا».

۲. ن.ک: پاورقی‌های ۱۰ و ۱۱.

3. Biblical history

4. Preparatio evangelica

5. Raison d'être

۶. عیاشی، ۴/۱: «إن الله جعل ولایتنا أهل البیت قطب القرآن، و قطب جمیع الكتب، علیها یستدیر محکم القرآن، و بها نوهت الكتب و یستبیین الإیمان»؛ نویسنده «نوهت» را به طور مجهول خوانده، ولی بر اساس قواعد عربیت قرائت آن به شکل مجهول در چنین موضعی نادرست است؛ چون این فعل لازم است و در صورت تعدی با باء نیز باید فاعل آن یعنی «الکتب» حذف شود. به هر حال معنای جمله مربوطه به شکل معلوم چنین است: «کتب (مقدس) به آن اشاره کرده‌اند» (م).

نبوت و وصایت به مانند حلقه‌های هم‌محوری دیده می‌شوند که از میان آن‌ها تاریخ حرکت می‌کند. تمام پیامبران، از [حضرت] آدم تا [حضرت] محمد ﷺ، دوازده جانشین پی‌درپی داشته‌اند که علم آنان را به ارث برده و رسالتشان را ادامه داده‌اند. اوصیاء با پیامبر عصر خود یکپارچه هستند، یا به عبارت دیگر، امتداد حیات نبوی هستند. [البته] به امامان وحی نمی‌شود، که این وجه تمایز اصلی آنان از پیامبران است. با این وجود، ایشان محدث‌نوند، یعنی [کسانی هستند که] ملائکه با آنان صحبت می‌کنند. از آن‌جا که [حضرت] محمد ﷺ آخرین پیامبر بود و قرآن نیز آخرین کتاب وحیانی، چرخه نبوت تنها از طریق امامت ادامه می‌یابد که البته باید تا روز قیامت نیز ادامه پیدا کند.

از امام اول، [حضرت] علی علیه السلام منقول است که با این گفته، مخاطبان خود را به چالش می‌کشید: «از من درباره کتاب خدا پرسید، به خدا قسم، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا نیست مگر اینکه رسول خدا، آن را بر من قرائت و تفسیرش را به من آموخته است، چه نزول این آیه در شب بود یا در روز، در سفر بود یا در حضر [یعنی در خانه]». ابن الکواء، یکی از شاگردان بحث حضرت پرسید: پس، آیاتی که هنگام نبود شما با پیامبر نازل شد، چگونه؟ امام پاسخ داد: «رسول خدا، هر چه از قرآن را که در غیبت من بر او نازل شد، آن هنگام که من بازگشتم بر من خواند و فرمود که: «یا علی! خداوند پس از آنکه تو رفتی این‌گونه نازل فرمود و تفسیرش نیز چنین است»؛ به این ترتیب ایشان تفسیر آیه و شأن نزول آن را به من آموزش داد»^۱.

همچنین گزارش شده است که ابن عباس و ابن مسعود و دیگر صحابیان [حضرت] محمد ﷺ، علم تفسیر را از [حضرت] علی علیه السلام آموختند که او نیز تمام علم خود به قرآن را از پیامبر و ایشان نیز از خداوند کسب کرده بود.^۲

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ۸۹/۹-۷۸: «سلونی عن کتاب الله، فوالله ما نزلت آیه من کتاب الله فی لیل و لا نهار و لا مسیر و لا مقام إلا و قد أفرأنیها رسول الله ﷺ و علمنی تأویلها». فقام ابن الکواء، فقال: یا أمیر المؤمنین! فما کان ینزل علیه و أنت غائب عنه؟ قال: «کان یحفظ علی رسول الله ﷺ ما کان ینزل علیه من القرآن و أنا غائب عنه حتی أقدم علیه فیقرئنیه و یقول: یا علی أنزل الله بعدک کذا و کذا و تأویل کذا و کذا فعلمنی تأویل و تنزیله».

۲. همان، ص ۱۰۵.

[حضرت] علی علیه السلام و امامان پس از او نه تنها تفسیر قرآن بلکه تفسیر تمام کتب آسمانی پیشین را نیز می‌دانستند.

باز از [حضرت] علی علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند:

اگر وساده‌ای - به معنای مسند آموزش در یک مجلس - برای من فراهم آید، در میان اهل تورات، مطابق با آنچه که خداوند در تورات نازل فرموده قضاوت خواهم نمود؛ تا به خداوند برسد و او شاهد باشد که من بر اساس آنچه که او در آن نازل نموده، قضاوت کرده‌ام.

مشابه همین مطلب درباره انجیل و اهلش و قرآن و اهل آن نیز [در ادامه حدیث] به نقل از ایشان آمده است.^۱

جامعه شیعه، امامان را به مثابه شرکای قرآن می‌بیند. به همین جهت، شیعیان هر روز در زیارت پس از نمازها، خطاب به امام دوازدهم که به باور آنان، زنده ولی از چشم مردم پنهان است، این گونه می‌گویند: «سلام بر تو، ای صاحب زمان! سلام بر تو، ای دوست (ولی) رحمن! سلام بر تو ای شریک قرآن!»

علاوه بر این شیعیان اعتقاد دارند که قرآنی که [حضرت] علی علیه السلام به املائی پیامبر صلی الله علیه و آله و به همراه تأویل حقیقی آن نوشته، از امامی به امام دیگر منتقل شده و اکنون نزد امام غائب است، تا آن زمان که به عنوان مهدی منتظر بازگردد آن را آشکار کرده و بر اساس آن قضاوت نماید.

بر اساس همین اعتقاد - همان طور که بعدتر می‌بینیم - علمای تندروی شیعه، مانند فیض کاشانی، نویسنده تفسیر صافی، و مجلسی، ادعا نموده‌اند که قرآنی که اکنون نزد ماست تحریف شده است. از امام پنجم، [حضرت] محمد باقر علیه السلام نقل شده: «اگر این گونه نبود که (برخی مطالب) به قرآن افزوده شده و (برخی دیگر) از آن کاسته شده، حق ما بر هیچ فرد عاقلی پنهان نمی‌ماند و اگر قائم ما (یعنی امام دوازدهم) ظهور کرده و سخن گوید، قرآن سخن او را تصدیق خواهد نمود».^۲

۱. عیاشی، تفسیر، ۱/۱۵: «لو استقامت لی الإمرة و کسرت أو ثبت لی الوسادة، لحکمت لأهل التوراة بما أنزل الله فی التوراة حتی تذهب إلى الله، أنى قد حکمت بما أنزل الله فیہ.»

۲. عیاشی، همان، ۱/۱۳: «لو لا أنه زید فی کتاب الله و نقص منه ما خفی حقنا علی ذی حجی، و لو قد قام قائمنا»

از آن جا که امامان معنای حقیقی و بی‌پایان قرآن را در اختیار دارند، این کتاب مقدّس را به عنوان یک راهنمای اخلاقی و معنوی زنده نگه می‌دارند. آنان قرآن ناطق هستند، در حالی که قرآن [فعلی] پس از فوت [حضرت] محمد ﷺ، به صورت قرآن صامت باقی ماند.^۱ این گونه تمایز بین سخنان مکتوب و خوانده شده خدا، در این حدیث دلکش منسوب به [حضرت] علی علیه السلام به طور شایسته‌ای بیان شده است:

خداوند تبارک و تعالی یکتا و بی‌همتاست و در وحدانیت خود بی‌نظیر است. سپس به کلمه‌ای تکلم کرد که نور شد و از آن کلمه نور محمد ﷺ را آفرید و من و ذریه‌ام را آفرید. سپس تکلم به کلمه‌ای کرد که آن کلمه روح شد و خداوند آن را در آن نور سکونت داد و در بدن‌های ما قرار داد؛ پس ما روح الله و کلمات خداییم.^۲

قرآن به عنوان کتاب هدایت بشریت بر [حضرت] محمد ﷺ فقط نازل نشد، بلکه خطاب و منظور این کتاب نیز خاصّاً او و خانواده او بودند. از آن جا که عموم مسلمانان قرآن را بدون تفسیر حقیقی آن می‌خوانند - تفسیری که جبرئیل به همراه تنزیل بر [حضرت] محمد ﷺ نازل نمود - آنان مرتکب خطای بزرگ تحریف در (خوانش) کلمات جاوید خداوند می‌گردند. امام ششم، [حضرت امام] جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر قرآن همان گونه که نازل شده بود خوانده می‌شد، می‌دیدید که از ما در آن نام برده شده است». ^۳ در روایتی که از دیگر امامان و حتی از پیامبر اکرم ﷺ منقول است، بیان شده که: «قرآن در چهار بخش نازل شده است، ... ربعی درباره ما و ربعی دیگر درباره دشمنان ما، ربعی درباره فرائض و احکام و ربع آخر درباره اینکه چه چیزی حلال و چه چیزی حرام است. کرامت‌های قرآن متعلق

فناطق صدقه القرآن».

۱. این فکر در آثار اسماعیلیه به طور واضح‌تری بیان شده است. در هر حال، بسیاری از روایاتی که از ائمه علیهم السلام درباره رابطه‌شان با قرآن نقل شده است، بر این مضمون دلالت دارند. به عنوان نمونه، ن.ک: ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی، الأصول من الکافی، به تصحیح علی اکبر غفاری (تهران، ۱۳۸۸)، ص ۱۶۹، ۱۹۲، ۲۱۳. ۲. مجلسی، بحار الأنوار، ۴۶/۵۳: «إن الله تبارک و تعالی أحد واحد تفرد فی وحدانیتہ، ثم تکلم بکلمة، فصارت نوراً، ثم خلق من ذلك النور محمداً ﷺ و خلقنی و ذریتی، ثم تکلم بکلمة، فصارت روحاً؛ فأسکنه الله فی ذلك النور، و أسکنه فی أبداننا، فنحن روح الله و کلماته...».

۳. عیاشی، تفسیر، ۱۳/۱: «لو قد قرئ القرآن كما أنزل لألفیتنا فیہ مسمین».

به ماست»^۱.

ما باید پس از بحث درباره مبانی اولیه تفسیر شیعی، به مسأله تحریف بازگردیم. اما قبل از آن، لازم است به طور خلاصه به سیر تکامل تفسیر شیعی بپردازیم.

تکامل تفسیر شیعی

تفاسیر اهل سنت در دوران اولیه تفسیر، اولاً بر پایه احادیث نبوی و اقوال صحابه و تابعین مبتنی بودند. این رویکرد به [تفسیر] قرآن، با نام «تفسیر بالمأثور» (تفسیر به وسیله احادیث نبوی) شناخته می‌شود. هر چند از ابتدا تفسیر مطابق با نظر خود (رای) یا عقل شخصی (اجتهاد) مطلقاً مردود بود،^۲ اما نسل‌های بعدی در مواجهه با انبوه روایات جعلی و متناقض منسوب به پیامبر ﷺ، صحابه و تابعین مجبور شدند تا دست به دامان اجتهاد ببرند. از سوی دیگر، مفسرین شیعه بر اساس نص قرآن، حجیت [قول] پیامبر ﷺ را [در تفسیر قرآن] قبول کرده و سپس بر اساس حدیث ثقلین - که پیش‌تر اشاره شد - ذریه او را نیز به عنوان دومین منبع معتبر [برای تفسیر قرآن] پس از او پذیرفتند.^۳

اولین نسل مفسرین شیعه شاگردان امامان معصوم ﷺ بودند. افرادی چون زرارة بن اعین، محمد بن مسلم و دیگر نزدیکان به شاگردان امامان پنجم و ششم ﷺ از زمره برجستگان در تفسیر و دیگر علوم دینی در جامعه شیعه آن روز بودند. هر چند به برخی از این محدثین متقدم آثار تفسیری [متعددی] منتسب شده است،^۴ اما هم اکنون چیزی از آن تفاسیر به دست ما نرسیده است. با این وجود، روایات آنان در آثار مفسرین نسل دوم حفظ شده است. مهم‌ترین این محدثان عبارتند از: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، ابوالنصر محمد بن مسعود بن عیاشی

۱. فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، تفسیر فرات کوفی، به تصحیح محمدعلی غروی اردوبادی، (نجف، [بی‌تا])،

ص ۱: «القرآن أربعة أرباع: ربع فينا، و ربع في عدونا، و ربع فرائض و أحكام، و ربع حلال و حرام، و لنا كرائم القرآن». برای این حدیث و دیگر نقل‌های آن بنگرید به: عیاشی، ص ۹.

۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق: محمود محمد شاکر و احمد محمد شاکر (قاهره، ۱۹۵۴)، ۷۹/۱ - ۷۷ - ۷۹.

۳. سید محمدحسین طباطبایی، القرآن فی الإسلام، ترجمه سید محمد حسینی (بیروت، ۱۹۷۳/۱۳۹۳)، صص ۵۹ - ۶۰.

۴. آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، (تهران، ۱۳۵۵، ۱۹۳۶)، ۲۳۱ / ۴.

سمرقندی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی. فرات در دوران امامت امام نهم، [حضرت] محمد جواد علیه السلام می‌زیست و شاید اولین سال‌های قرن چهارم هجری را نیز درک کرده باشد. او یکی از نخستین بزرگان حدیث شیعه و یکی از مشایخ علی بن ابراهیم قمی بوده است.^۱

معاصر او، عیاشی، عالمی سنی بود که مذهب جعفری را پذیرفت و عالمی برجسته در بسیاری از علوم دینی گشت. تنها جلد اول تفسیر او، آن هم تنها به صورت تلخیص گشته، به دست ما رسیده است.^۲ علی بن ابراهیم قمی از پدرش که نزد بسیاری از شاگردان ائمه علیهم السلام شاگردی کرده بود، روایت کرده است. وی در سال ۳۰۹ ق/ ۲۰-۹۱۹ م از دنیا رفت.^۳

نعمانی (متوفای ۳۶۰ ق/ ۹۷۱ م) شاگرد کلینی بود. (کلینی: نویسنده کافی، یکی از کتب اربعه حدیثی شیعه) او تفسیری مهم را به نقل از حضرت امام صادق علیه السلام به جای گذاشته، که تاکنون منتشر نشده است. رساله مهم او در باب تفسیر نیز منبعی بسیار پر اهمیت در باب تفسیر متقدم شیعه به دست می‌دهد، که در اثر دائرةالمعارف گونه مجلسی، بحار، بازنشر شده است.

این مفسرین تنها روایات نسل اول را بدون هرگونه نظری از جانب خودشان گردآوری کردند. از آن‌جا که دوره حضور ائمه علیهم السلام تنها تا سه قرن به درازا کشید، نسل‌های اول و دوم مفسرین به دقت قابل تمییز نیستند، چراکه مشخصاً دوره آن‌ها هم‌پوشانی دارد. در نگاه ما، این دو نسل نمایانگر دوره آغازین یا پیشاباستانی^۴ تفسیر شیعی هستند. نسل سوم مفسرین شیعه، دوره‌ای بسیار طولانی را اشغال کرده‌اند، که به راحتی تا قرن ۱۰ ق/ ۱۶ م ادامه دارد. این نسل شامل شریف رضی (م ۴۰۵ ق/ ۱۰۱۵ م) و برادر معروفش سید مرتضی (م ۴۳۶ ق/ ۱۰۴۴ م) و ابوجعفر طوسی (م ۴۶۰ ق/ ۱۰۶۷ م) که معروف به شیخ الطائفة (فقیه پر فضیلت طائفة شیعه) که شاگرد سید مرتضی و ارائه‌دهنده آرای قرآنی وی بود، می‌شود. تفسیر شیخ طوسی، *التبیین فی تفسیر القرآن*، نمایانگر رویکردی مهم در تفسیر شیعه است. شاگرد او، ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م ۳۴۸ ق/ ۱۱۵۳ م) به همراه پیشینیانی که

۱. فرات، تفسیر فرات کوفی، از صفحه ۲ مقدمه، و طباطبایی، القرآن، ص ۶۰.

۲. عیاشی، تفسیر، مقدمه محقق، صفحات ج و د و طباطبایی، القرآن، ص ۶۰.

۳. قمی، ص ۸.

ذکرشان گذشت، نماینده دوره‌ای هستید که می‌توان از آن با عنوان عصر کلاسیک تفسیر شیعی نام برد. این مفسرین نه تنها یک رویکرد وسیع به تفسیر دارند که برگرفته از احادیث شیعه و اهل سنت است، بلکه نوع نگاهشان به قرآن، مخالف بسیاری از نگاه‌های متداول متقدم - و نیز متأخر - به قرآن بود که ادعای عدم حجیت قرائت عثمانی قرآن را داشت و تنها یک قرائت شیعی را از آن برمی‌تافت.

مفسرین بعدی‌ای که متعلق به این گروه‌اند، عبارتند از ملاصدرای شیرازی (م ۱۰۵۰/ق ۱۶۴۰م)، سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷/ق ۱۶۹۵م)، علی حویزی (م ۱۱۱۲/ق ۱۷۰۰م) و ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۱۹۱/ق ۱۷۷۷م) که در این مقاله به عنوان نماینده‌ای از این گروه از تفسیر صافی او استفاده می‌شود. این مفسرین در دوره طلوع و تثبیت حاکمیت شیعی در ایران می‌زیسته‌اند. آنان به عکس رویکردی که ما از آن با نام عصر کلاسیک یاد کردیم، رویکردی کلامی به تفاسیر متقدم و به خصوص تفاسیر سنی دارند. آنان لفظاً به لفظ احادیث نقل شده توسط نسل‌های اول و دوم را گرفته و به عنوان اهرم‌هایی علیه مخالفینشان استفاده کرده‌اند.

به عنوان نمونه، نویسنده تفسیر صافی تا بدان جا پیش می‌رود که مدعی می‌شود اولین راویان از ائمه علیهم‌السلام در بند تقیه بودند، که به این معناست که بسیاری از روایات ممکن است از دست رفته باشند. البته این ادعا فضای گسترده‌ای را برای طرح آرای جدید در تفسیر با پوشش بازیابی سنت باز کرد. به این ترتیب، ما می‌بینیم که از منظر گاهی جدید و با رویکرد بسط سنت، تفسیر شیعی همواره با تغییرات اجتماعی و سیاسی زمان‌ها تکامل پیدا کرده است.

آخرین مرحله تکامل تفسیر شیعی، همین موقعیت معاصر آن است. به صورت کلی می‌توان گفت که آثار جدیدی چون *المیزان فی تفسیر القرآن* از محمدحسین طباطبایی و *البیان فی تفسیر القرآن* از سیدابوالقاسم خویی می‌کشند از دریچه سنت کهن کلامی و فلسفی با مردم امروز صحبت کنند. رویکرد این تفاسیر در چند بُعد مهم، یادآور رویکرد تفاسیر دوره کلاسیک هستند. به همین جهت، مثلاً [آیه‌الله] خویی در *البیان* خود را مجبور می‌دید که نه تنها با نگاه سنتی اهل سنت به قرآن، که با برخی از تصورات شیعی از قرآن نیز مخالفت ورزد - متأسفانه، فقط یک جلد از این کتاب جالب منتشر شده و نویسنده به من گفته است که قصد ادامه دادنش را ندارد.

مبنای تفسیر شیعی

مسلمانان بر این باورند که اگر قرار است از قرآن تبعیت شود در ابتدا باید فهمیده شود. علاوه بر این، آنها تأکید دارند که هیچ کس تفسیر آن را جز خدا نمی‌داند.^۱ مسلمانان شیعه نیز اجماعاً با این دیدگاه موافقت کرده اند، در عین حال بر این باورند که راسخان در علم میزان این علم الهی را - که در دسترس سایر مردم نیست - در اختیار دارند.^۲ این راسخان در علم امامان و یا همان جانشینان بر حق پیامبر هستند که میراث دار علم همه پیامبران از آدم تا خاتم هستند.^۳

در واقع به یک مفهوم به واسطه امام است که پدیده وحی امتداد پیدا می‌کند. البته امامان همان انبیاء - که دریافت کننده مستقیم وحی هستند - نیستند بلکه از سوی ملائکه مورد مکالمه قرار می‌گیرند (محدّثون)؛ در واقع آنها دریافت کننده نوع خاصی از وحی غیرقرآنی هستند. مأموریت آن‌ها از سنخ قانون‌گذاری و تشریح جدید نیست، چرا که این امر جزو حقوق ویژه رسولانی است که حامل یک شرع مقدس جدید از سوی پروردگار هستند.^۴ در واقع امام همان دریافت کننده معنای صحیح و کامل وحی نبوی می‌باشد که شامل تفسیر صحیح احکام فقهی، علم غیب و تبیین ارجاعات قرآن به تاریخ گذشتگان و پیش بینی حوادث آینده می‌شود. گفته می‌شود که امام ششم این گونه فرموده‌اند: «دانش ما درباره حرام‌ها و حدود خدا به شکل و صورتی است که ما را ملزم می‌کند آن را مخفی نگاه داریم و درباره آن به کسی چیزی نگوئیم».^۵

از همه این‌ها این گونه فهمیده می‌شود که قرآن لایه‌ها و ابعاد مختلف مفهومی دارد. بنابراین مهم‌ترین مبنای تفسیر شیعی این است که قرآن یک بعد بیرونی به نام ظاهر و یک بعد درونی به نام بطن دارد؛ بطن آن نیز بطنی دیگر دارد و همین‌طور تا هفت بطن.^۶

۱. آل عمران / ۷.

۲. آل عمران / ۷.

۳. نک: کلینی، ۱/ ۲۲۳-۲۲۴، ۲۳۸-۲۴۲ همچنین در ادامه مقاله نک پاورقی ۱ صفحه ۱۳۱.

۴. همان، ۱/ ۱۷۷-۱۷۶ و ۲۳۸-۲۴۲ همچنین نک:

Mahmaud Ayaub, Redemptive suffering in islam (The Hague, 1978), p. 58-65

۵. عیاشی، تفسیر، ۱/ ۱۶.

۶. طباطبائی، القرآن، ص ۲۸؛ همچنین نک: عیاشی، تفسیر، ۱/ ۱۱؛ طوسی، تبیان، ۱/ ۹. شیخ طوسی در اینجا از

بنابراین، بر اساس این مینا، قرآن باید ورای معنای ظاهری اش اشارات متعددی داشته باشد. [امام] جعفر صادق (علیه السلام) پس از پرداختن به جنبه‌های باطنی و همچنین جنبه‌های همگانی قرآن، این گونه نتیجه‌گیری می‌کنند که ممکن است ابتدای یک آیه اشاره به یک چیز، میانه‌اش اشاره به چیز دیگر و انتهایش اشاره به چیز سومی داشته باشد. قرآن متشکل از سخنانی است که به شکل بسیار متقارب و از راه‌های مختلفی با یکدیگر مرتبط شده‌اند و هم‌آوایی دارند.^۱

امام پنجم ابعاد همگانی و باطنی قرآن را - بسیار ساده‌تر و در عین حال برجسته‌تر- با عبارات ذیل بیان می‌کنند: «خطاب عمومی قرآن به سوی همان کسانی است که برای آنها نازل شده است، و خطاب باطنی قرآن برای آن کسانی است که بدان عمل می‌کنند.»^۲

دومین اصل منحصر به فرد تفسیر شیعی جری و انطباق است. جری بدان معناست که همواره قرآن ارجاعاتی دارد که به حوادثی که در تاریخ رخ داده‌اند، باز می‌گردد. در اینجا نیز رجوع آشکار به ظاهر آیه، یا مفهوم لغوی آن، همان ظاهر یا ابعاد بیرونی تر است؛ در حالی که کاربرد مستمر یا ارجاعی آن همان بطن یا بعد داخلی اش است. در حدیثی که درباره اعتبار خیشمه - یکی از یاران مهم صادقین - وارد شده است، [امام] باقر (علیه السلام) چنین می‌فرمایند:

قرآن در سه سطح نازل شده است: یک سطح درباره ما و کسانی است که ما آنها را دوست داریم؛ سطح دوم درباره دشمنان ما و دشمنان کسانی است که پیش از ما بودند (یعنی پیامبران گذشته و جانشینان آنها)؛ سطح سوم نیز درباره سنت (الگوی زندگی نسل‌های گذشته) و امثال آن است. اگر این گونه بود که یک آیه نازل شده، که درباره یک قوم است با مردن آنها بمیرد، دیگر چیزی از قرآن باقی نمی‌ماند. بلکه تا زمانی که آسمان‌ها و زمین باقی است، ابتدای قرآن به شکل مستمر کاربرد دارد، همانگونه که انتهایش نیز این گونه است. علاوه بر این برای هر قومی نیز آیه‌ای وجود دارد که آنها

۱. یک دیدگاه معتدل درباره ظاهر و بطن حمایت کرده است.

۱. عیاشی، تفسیر، ۱/۱۱۱.

۲. همان.

آن را تلاوت می کنند و تفسیر (جایگاه) آنها در آن آیه یا خیر است یا شر.^۱ بطن و ظهر قرآن همچنین با اصول تأویل و تنزیل نیز معرفی شده اند. تنزیل به متن مقدسی باز می گردد که نازل شده است و تأویل از سوی دیگر دو معنی دارد: معنای نخست آن همان تفسیر است که تفسیر عبارت باشد از تبیین متن به وسیله بازگرداندن آن به معنا و ریشه اصلی اش؛ مراد دوم از تأویل آن، سطح بنیادین از معناست که فقط خدا از آن آگاه است. البته هر دو معنا قابل پذیرش است؛ پذیرش معنای نخست بدان خاطر است که قرآن باید فهمیده شود، سپس در آن تعمق شود و در نهایت مورد تبعیت واقع شود. همانطور که در خصوص معنای دوم، خود قرآن نیز از این واقعیت دفاع می کند که سطح معنایی دارد که توسط خدا پوشانده شده و از دسترس بشر حفظ شده است.^۲ در عین حال قرآن آنان را که خالص شده اند، در این خصوص استثنا می کند.^۳ براساس دیدگاه شیعه این واقعیت بدان معناست که کسانی وجود دارند که حقیقت قرآن و تأویل آن را درک می کنند.^۴ چنین انسان های موفقی این دانش را صرفاً از طریق تعلیم مستقیم پروردگار کسب کرده اند. علامه طباطبایی این گونه توضیح می دهد که مخلصین کسانی هستند که حقیقت قرآن را لمس می کنند و این توان را دارند که به کاوش ژرفای علوم قرآن بپردازند.^۵ دو اصل دیگر که در پی ظاهر و باطن می آیند عبارتند از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه. از آنجایی که این دو اصل برای دانش تفسیر در شکل عام آن جنبه مبنایی دارند، ما باید فقط ابعاد و خوانش شیعی آن ها را بازنمایی کنیم.

براساس حدیثی از امام پنجم آیات ناسخ آن آیاتی هستند که از لحاظ کاربرد و رواجشان همچنان بدون تغییر باقی می ماند و آیات منسوخ آیاتی هستند که در زمان حال و اکنون، دیگر اعتبارشان تمام شده است. محکمت آیاتی هستند که باید مورد تبعیت واقع شوند و متشابهات آیاتی هستند که تشابه معنایی با یکدیگر دارند. این نکته باید مورد توجه قرار گیرد

۱. عیاشی، تفسیر، ۱۰/۱؛ همچنین نک: طباطبایی، القرآن، صص ۵۱-۵۲.

۲. زخرف / ۱-۴.

۳. واقعه / ۷۹.

۴. طباطبایی، القرآن، ص ۴۸.

۵. همان، ص ۴۸؛ همچنین نگاه کنید به متن مؤید مهمی که وجود دارد در قرآن: احزاب (۳۳): ۳۳.

که در قرآن سه آیه وجود دارد که به این مشکل پرداخته‌اند. براساس یک آیه قرآن سراسر محکمت است.^۱ براساس آیه‌ای دیگر قرآن سراسر متشابهات است.^۲ براساس آیه‌ای دیگر در قرآن هم محکمت وجود دارد و هم متشابهات.^۳

براین اساس ممکن است این‌گونه استدلال شود که قرآن برای خدا، پیامبر و جانشینان ایشان یعنی امامان محکم است؛ چون سراسرش برای آنها شناخته شده است. برای علما براساس علمشان، قرآن هم شامل محکمت است و هم متشابهات. برای کسانی نیز که فاقد دانش هستند قرآن سراسرش متشابهات است. از همین روست که امام ششم می‌فرماید: «محکم باید مورد اتباع قرار گیرد و متشابه آن است که برای آن که از معنایش آگاهی ندارد، مبهم است».^۴ با این وجود بر مردم لازم است تا تلاش کنند با استفاده از محکمت قرآن، متشابهات آن را بفهمند. امام هشتم، [حضرت] رضا علیه السلام این تدبیر را پیشنهاد می‌دهند: «هر آن که متشابهات قرآن را به محکمتش باز می‌گرداند، همو است که به مسیر صحیح هدایت شده است».^۵

این اصول و همچنین تفسیر شیعیان از آنها باعث می‌شود از طرق مختلفی سؤال تحریف به ذهن خطور کند. البته ما نمی‌توانیم این موضوع ناراحت کننده را در همه جزئیاتش مورد بررسی قرار دهیم؛ اجازه دهید به همین کفایت کنیم که تحریف بیشتر از آنکه یک اصل باشد یک اتهام و یک موضوع جدلی است. برای نمونه شیخ طوسی که در دوره ثبات نسبی می‌زیسته است به شکل قاطعانه‌ای این اندیشه را که قرآن صحیح نیست و آن قرآن معتبری که پیامبر برجای گذاشته نیست، رد می‌کند. او حتی حدیث قدیمی و مورد احترام «سبعة احرف» را به این اعتبار که قرآن یک‌بار بر پیامبر نازل شده است، رد می‌کند. شیخ طوسی این‌گونه استدلال می‌کند که قرآن از جانب یکتا و بر یک قرائت نازل شده است.^۶

۱. هود/۱.

۲. زمر/۲۳.

۳. آل عمران/۳.

۴. همان، ص ۳۹.

۵. همان، ص ۳۹.

۶. طوسی، تبیان، ۷/۱؛ این حدیث به امام ششم منتسب شده است. این موضوع به طور کلی در حلقه‌های علمی زیاد مورد بحث و بررسی قرار گرفته است نک:

از سوی دیگر فیض کاشانی - که از علمای ایران در دوره تکاپو برای ایجاد ثبات در قرن ۱۸ می‌باشد - به رد کردن قرآن موجود نزدیک می‌شود. او مدعی است که همه انواع تحریف اقدامی تعمّدی بوده است که توسط دشمنان خاندان پیامبر که در آن زمان قدرت را در دست داشتند، صورت گرفته است. فیض کاشانی به این ادعا اشاره می‌کند که کسانی که پس از پیامبر متولی جمع قرآن بودند معنای آن را با حذف همه ارجاعات مستقیم به امامان، تغییر داده و تحریف کردند.^۱ نویسنده پس از ارائه لیست بلند بالایی از تغییرات که آن را با برخی روایات منقول از امامان تأیید می‌کند این گونه نتیجه‌گیری می‌کند:

قرآنی که در دستان ماست همان قرآن دست نخورده‌ای نیست که از سوی خدا بر پیامبر نازل شد. بلکه در آن چیزهایی وجود دارد که با آن چیزی خدا نازل کرده بود در تضاد است. علاوه بر آن، در آن چیزهایی وجود دارد که تغییر و تبدل یافته است. چیزهای زیادی از قرآن حذف شده است؛ مانند نام علی در موارد متعدد و نام خاندان پیامبر؛ همانطور که این اتفاق برای اسامی منافقان نیز افتاده است ... علاوه بر این چنین قرآن براساس رضایت خدا و رسولش نیست.^۲

اما فیض باید خود را با حجم سنگینی از احادیث امامان و برخی علمای بلندمرتبه جامعه شیعه همچون ابن بابویه، سید مرتضی، شیخ طوسی و شیخ طبرسی و بسیاری دیگر که باور به اعتبار مطلق قرآن دارند، رو در رو کند. در نتیجه وی پس از طرح برخی اعتراضات در خصوص نظرش مبنی بر تحریف قرآن - اما تنها با توجه به ادله روایی - این گونه نتیجه می‌گیرد که قرآن موجود کلمات خداست و اگر درست تفسیر گردد، مشتمل است بر همه آن چیزهایی که جامعه بدان در قالب شرایع فقهی نیاز دارد، همان گونه که در بردارنده ادله کافی در خصوص جایگاه والای امامان به عنوان نگاهبانان و مراجع معتبر تفسیر قرآن هستند، می‌باشد. نویسنده این گونه استدلال می‌کند که قرآنی که در دستان ماست باید در

GdQ,ii. 93-112;goldziher, Richtungen, 263-309; Eliash, "the shiite quran", pp. 15-24; Kohlberg, "some notes on the imamite attitude to the quran", pp 209-224 .

۱. برای ملاحظه برخی از تفاسیر جالب در دفاع از این ادعا نک: کاشانی، ص ۱۲. (صافی، ۴۰/۱-۴۶)

۲. همان ۱۳ (صافی، ۴۹/۱).

دوره غیبت امام دوازدهم مورد اتباع قرار گیرد. با این وجود، مفروض بر این است که قرآن صحیح از همه جهات در دستان او (امام دوازدهم) است.^۱

[آیه‌الله] خوئی که یکی از نویسندگان معاصر ماست محکم‌ترین استدلال را در رد وقوع هر نوع تحریف و تغییر در قرآن از همان صدر اسلام مطرح می‌کند؛ او علیه اندیشه‌های سنتی شیعی و سنی در این خصوص استدلال می‌کند. او باور قرائت‌های مختلف قرآن را از آن رو که مبتنی بر اجتهاد قاریان است رد می‌کند. او همچنین روایاتی را که ناظر است به جمع قرآن پس از خلفا، توهّم می‌داند؛ چرا که با خود قرآن، سنت، اجماع و عقل تضاد دارد. او می‌نویسد که مطمئن باشید قرآن در زمان عثمان به سامان رسید، ولی این بدان معنی نیست که او کسی بود که آیات و سُور را در یک کتاب جمع کرد. البته او جماعت مسلمانان را بر گرد یک مصحف امام جمع کرد؛ او استناد می‌کند که نویسندگان شیعی نمی‌توانند مصحف عثمانی را به عنوان سندی بر تحریف مطرح کنند.^۲

[آیه‌الله] خوئی صبورانه بر ضدّ هر حدیثی که به امامان نسبت داده می‌شود و مدّعی مطالبی درباره تحریف قرآن است، استدلال می‌کند. رویارویی [آیه‌الله] خوئی این گونه است که می‌گوید برای مسلمانان امکان ندارد که از تقلین در حالتی که ثقل اکبر یعنی قرآن غیر قابل اعتماد است، پیروی کنند. بنابر این چنین احادیثی یا به خاطر روات آن در انتسابشان به امامان نادرست هستند و یا این که [منظور از] تحریف در آن‌ها ناظر به تأویل قرآن است و نه تنزیل آن. [آیه‌الله] خوئی بر این باور است که علت این امر آن است که هیچ دلیل لغوی وجود ندارد که تنزیل را محدود به متن کند. البته در بخش‌های زیادی از قرآن بیان شده است که تأویل بخشی از وحی است.^۳

بنابر این او بر ضد کسانی که بر این باورند مصحف [امام] علی اصالت دارد و قرآن در دست ما محرّف است، استدلال می‌کند. او درباره مطالب افزوده‌ای که در قرآن موجود وجود ندارد، ولی در مصحف [امام] علی می‌توان آن‌ها را یافت، این گونه استدلال می‌کند که هر اضافه‌ای در نسخه [امام] علی - البته اگر این ادعا صحیح باشد - قرآن نیست. این بدان

۱. نک: همان، ص ۱۵ (صافی، ۱/۵۵).

۲. خوئی، صص ۲۵۷-۲۵۸.

۳. یوسف (۱۲): ۱۰۱-۱۰۶؛ کهف (۱۸): ۷۸ و ۸۲.

معناست که قرآن جمع آوری شده توسط پیامبر، به جامعه منتقل شده است.^۱ خوئی بر این باور است که نسخ و به خصوص نسخ تلاوت یکی از اقسام تحریف است و از این رو قابل پذیرش نیست. خوئی نسخ را امکان‌پذیر می‌داند، ولی بر این باور است که تنها امام و پیامبر هستند که می‌توانند مورد نسخ را تعیین کنند. وی سپس از همه آیات ادعایی نسخ - خواه اینکه صرفاً متنی باشند و یا اینکه احکام فقهی را هم مشتمل شوند - بحث می‌کند و نشان می‌دهد که آنها واقعاً بدون تغییر مانده‌اند. ملاحظه این امر جالب به نظر می‌رسد که او به طور ویژه‌ای تأکید می‌کند که آیه رجم هیچگاه جزو قرآن نبوده است.^۲ اگر این آیه واقعاً بخشی از قرآن می‌بود، باید جامعه مسلمانان بعد از شهادت عمر آن را می‌پذیرفتند؛ که البته این گونه نشد. بنابراین این آیه باید رد شود. در عین حال اصل سنگسار ممکن است صرفاً مبتنی بر سنت باشد.

بحث پیشین باید برای اینکه نشان دهد که تفسیر شیعی یک حیات مداوم و پویا در جامعه داشته است، کافی باشد. شاید منحصربه‌فردترین ویژگی آن اصرارش بر اعتبار مستمر و ارتباط متن مقدس با زندگی بشری در همه زمان‌ها باشد. این مسأله از طریق وسائط بشری با عنوان اهل بیت میان خدا و مابقی بشر صورت گرفته است. به امامان همچنان به عنوان قرآن ناطق نگریسته می‌شود که بشریت را از طریق وحی و امید مورد خطاب قرار می‌دهند، همانی که امام حی (امام زمان) نیز همچنان آن را به جامعه اعطا می‌کند.

شاید به نظر رسد بحث ما از لحاظ نظری به درازا کشیده شده است؛ پس بهتر است با ارائه نمونه‌ای از تفسیر شیعی از این بحث نتیجه‌گیری کنیم؛ آیه‌ای که ما برگزیده‌ایم هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ کلامی با اهمیت است.

نمونه‌ای از تفسیر شیعی

پنجمین سوره قرآن، یعنی سوره مائده، آخرین سوره بزرگی بود که نازل شد. این سوره به پایان مأموریت پیامبر و همچنین بنیاد واقعی یک جامعه جدید اشاره دارد؛ جامعه‌ای که

۱. همان، صص ۲۲۵-۲۲۶.

۲. نک: همان، ۲۸۸-۲۷۸ و به خصوص ۲۸۵.

باید از لحاظ مذهبی، اجتماعی و اقتصادی مستقل شود. آیه ۶۷ این سوره این گونه خوانده می‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.

علامه طباطبایی بر این باور است که این آیه میان دو آیه دیگر که مربوط به اهل کتاب است نازل شده است؛ این آیه از لحاظ زمینه، موضوع و توالی ارتباطی با آیاتی که آن را فراگرفته اند ندارد. این آیه نشان‌دهنده این است که در صورتی که [حضرت] محمد ﷺ از پیام پروردگارش پیروی نکند با نوعی خطر روبه‌رو خواهد شد، همان‌طور که از دیگر سو در آیه بیان شده است که خدا پیامبر را از شر مردم حفظ می‌کند.

خطری که اینجا در هنگام نزول آیه ظاهر شده است نمی‌تواند از سوی یهودیان، مسیحیان و یا برخی از اهل مکه باشد. بنابراین آیه باید به شکل منفرد نازل شده باشد و به این معناست که با یک شرایط ویژه در ارتباط است.^۱

بلا تردید این آیه برخی از مفسران را تا بدان حد آشفته کرده است که باعث شده برخی از آن‌ها این آیه را مربوط به اوایل بعثت پیامبر بدانند. جدای از این در آن دوره تهدیدی از این سنخ وجود نداشته است که با تعبیری چون ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ بیان شود. علاوه بر این زبان این آیه از لحاظ فرمان و تهدید به شکل آشکاری با زبان سه سوره نخست قرآن که مرتبط با رسالت و بعثت پیامبر است، متفاوت است.^۲ در سوره‌های نخستین پیامبر مأمور شده است تا قیام کند و انذار کند و هم‌وطنانش را به سوی باور به خدا هدایت کند و آنان را نسبت به نتایج آن در زندگی شان آگاه کند. در این آیه این یک پیام یا حکم ویژه است که مورد توجه قرار گرفته است.

قطعی است که این آیه از سوی مفسران و محدثان نخستین اهل سنت این گونه نگریسته شده که ارجاع به [حضرت] علی دارد. این واقعیت بدان خاطر است که ابن مسعود گفته است: «ما عادت داشتیم که در زمان رسول خدا این آیه را این گونه قرائت کنیم: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك أن علیاً مولى المؤمنین»».^۳

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۶/ ۴۲-۴۳.

۲. سوره‌های مزمل، مدثر و علق.

۳. همان، ۶/ ۵۸-۵۹.

مفسران شیعی استدلال بر ولایت [حضرت] علی (علیه السلام) را بر این حدیث مشهور نبوی: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة»، استوار کرده‌اند. این حدیث بر اساس اعتبار شمار زیادی از اصحاب پیامبر هم‌چون: سعد بن ابی وقاص، ابوسعید خدری و عمر بن خطاب گزارش شده است؛ و همین‌طور توسط احمد بن حنبل نیز گزارش شده است. همچنین با واسطه ابوهریره این‌گونه به ما رسیده است که هنگامی که پیامبر را به بهشت منتقل کردند، ایشان گفت: «من از زیر عرش صدایی شنیدم که می‌گفت: علی نشانه هدایت است و مورد علاقه کسانی است که به من باور دارند؛ این را به علی برسان.» هنگامی که پیامبر از بهشت فرود آمدند این موضوع را فراموش کردند، بنابراین خدا این آیه را بر ایشان نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۱

در نظر مفسران کلاسیکی همچون شیخ طوسی و طبرسی مسلماً این آیه درباره [حضرت] علی نازل شده است، ولی احتمال تفاسیر دیگر رد نشده است. طبرسی احادیث مختلف درباره این آیه را مورد بررسی قرار داده است؛ احادیثی دلالت دارند این آیه در مکه نازل شده است تا به پیامبر در باب قریش قوت قلب دهد؛ احادیثی دلالت دارند - همان‌طور که در گزارش عایشه آمده است - این آیه به خاطر تقیه بود؛ احادیثی دلالت دارند [حضرت] محمد ﷺ در اولین روزهای بعثت با محافظی بیرون رفت، ولی هنگامی که خدا نازل کرد: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾، پیامبر محافظ خود را مرخص کرد.^۲

حدیث محافظ همچنین توسط فرات بن ابراهیم کوفی - یکی از مفسران شیعه در دوره نخستین - با واسطه محمد [بن کعب] القرظی نقل شده است. فرات همچنین با واسطه زید بن ارقم - یکی از صحابیان بزرگ پیامبر - نقل مشهور: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة»، را نقل می‌کند. او با واسطه امام پنجم نقل می‌کند که خدا این دستور را به پیامبر ابلاغ کرد تا از این فرمان پیروی کند. با این وجود پیامبر نگران بود که مردم زیر بار این دستور نروند و اینجا بود که خدا آیه مزبور را نازل کرد. بنابراین پیامبر در مسیر بازگشت از آخرین حجش دست [حضرت] علی را در غدیر خم - برکه‌ای میان مکه و مدینه که این اعلام عمومی

۱. همان، ۵۹/۶.

۲. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (بیروت ۱۳۸۰/۱۹۶۱). درباره طبرسی نک: Musa A.O Abdul, the quran: shykh tabresi's commentary (Lahore, 1977)

بیان شد - بالا برد.^۱

عیاشی داستان و رویداد مرتبط به نزول این آیه را طی چند حدیث بازگو می‌کند؛ خدا به [حضرت] محمد دستور داده بود تا [حضرت] علی را به عنوان جانشین خود تعیین کند ولی وی نگران بود که مردم [حضرت] علی را نپذیرند و به جای آن، وی را متهم به جانبداری و علاقه داشتن به پسر عمویش کنند. بنابراین خدا این آیه را نازل کرد و پیامبر نیز ولایت [حضرت] علی را بر همه کسانی که در غدیر خم بودند، اعلام کردند.

در حدیثی دیگر عیاشی نقل می‌کند که جبرئیل در جریان حجة الوداع این آیه را بر پیامبر نازل کرد. پیامبر سه روز صبر کردند تا کاروان حج به غدیر خم برسد؛ همان جایی که پیامبر نماز جماعت برپا کردند و پیش از آن مردم را خطاب قرار دادند و فرمودند: «من اولی بکم من انفسکم؟» و آنها پاسخ دادند: «الله و رسوله»، و پس از این که این پاسخ و پرسش سه بار تکرار شد ایشان فرمودند: «من کنت مولا فلهذا علی مولا».^۲

در [تفسیر] عیاشی همچنین ما شاهد توسعه حدیثی هستیم که ولایت [حضرت] علی را برای مردم در کنار ارکان اسلام مانند نماز، زکات، روزه و حج بیان می‌کند. براساس حدیثی که از امام پنجم نقل شده است، خداوند این دستور را از طریق جبرئیل برای پیامبر فرستاد تا جامعه را به سمت شریعت‌شان و در نهایت ولایت [حضرت] علی راهنمایی کند. پیامبر نیز در برابر خدا اینگونه بیان کرد که «ای پروردگرم جامعه من مردمانی هستند که قریب العهد به جاهلیت هستند». از این رو خدا این آیه نازل کرد و پیامبر در کنار غدیر خم فرمان خدا را نقل کردند.

در حدیث دیگری که باز از امام پنجم نقل شده است، اینگونه نقل شده که هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر مسلمانان را جمع کرد و به آنان اعلام کرد که پایان عمرش نزدیک است. سپس همه دستورات الهی را ابلاغ کرد و درخصوص آخرین آنها گفت:

ای مردم مسلمان، کسانی که در اینجا حاضرند به غایبان بگویند؛ من به همه کسانی که به من اعتقاد دارند و ولایت مرا پذیرفته‌اند ولایت علی را سپردم. ولایت او ولایت من است و ولایت من ولایت خداست.^۳

۱. فرات، صص ۳۶-۴۱.

۲. نک: عیاشی، تفسیر، ۱/ ۳۳۱-۳۳۲.

۳. همان، ۱/ ۳۳۳-۳۳۴.

علی بن ابراهیم قمی این آیه را مربوط به حجة الوداع می‌داند و با اضافه کردن یکسری مؤلفه‌های دراماتیک به این ماجرا مرحله جدیدی را در سیر تطور این حدیث ایجاد می‌کند. او نسخه‌ای از خطبه حجة الوداع پیامبر را نقل می‌کند که طولانی است و از لحاظ آرایه‌های متنی بسیار متعالی است.^۱ در طول بیان خطبه گزارش شده است که ایشان چندین بار خاموش شدند سپس صورت خود را به سمت راست چرخاندند و فرمودند: «بله، اگر خدا بخواهد علی بن ابی‌طالب است»؛ ایشان جبرئیل را - که ایشان را تشویق می‌کرد امامت [حضرت] علی را بر جماعت زائران جمع شده عرضه کنند - مورد خطاب قرار می‌دادند.^۲

پس از حج، خدا این آیات را به محمد ﷺ نازل کرد:

﴿هنگامی که امداد الهی و پیروزی فرا رسد و مردم را بینی که دسته دسته وارد دین خدا شوند، پس به ستایش خدا بگشای و او را تسبیح گوی و از او طلب بخشش کن چرا که توبه‌پذیر است﴾.^۳

سپس پیامبر بار دیگر مردم را جمع کرد تا به آنها نزدیکی مرگش را اعلام کند و برای آنها حدیث مشهور ثقلین را نقل کند که ما از آن سخن گفتیم. چهار مرد سوگند خوردند که اجازه ندهند امامت در خاندان پیامبر ادامه پیدا کند آنها خود را به یک پیمان مکتوب [صحیفه ملعونه] که در کعبه مخفی کرده بودند، پایبند کردند. متأسفانه هویت این چهار نفر مشخص نیست. علی بن ابراهیم سپس واقعه غدیر خم و نصب [حضرت] علی بن ابی‌طالب در حضور همه مسلمانان را نقل می‌کند؛ مسلمانانی که چندین بار وفاداری خود به پیامبر را تأیید کردند که در هر بار پیامبر فرمودند: «خدا شهادت می‌دهد»؛ سپس دست [حضرت] علی را در برابر همه می‌کشیدند تا ببینند و می‌گفتند: «من كنت مولا ههذا علي مولا؛ اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله».

سپس پیامبر سر خود را رو به آسمان کردند و ادامه دادند: «خدایا شاهد باش بر آنها و من نیز بر آنها شاهدهم». سپس عمر پرسید: ای رسول خدا آیا این امر از سوی خدا و رسولش است؟

۱. مقصود احیاناً ایجاد و جعل توسط علی بن ابراهیم نیست، مقصود این است که وی نسخه‌ای از ماجرا را نقل کرده است و یا احیاناً بر روی بخش‌های خاصی از آن تأکید کرده است که چنین ویژگی را به نقل وی می‌بخشد.

۲. قمی، تفسیر، ۱/۱۷۲.

۳. سوره نصر.

پیامبر پاسخ داد: «بله این از جانب خدا و رسولش است. او امیر مؤمنان و پیشوای پارسایان و رهبر سپیدرویان است. خدا او را در روز قیامت بر پل صراط می‌نشانند؛ پس دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را وارد آتش می‌کند».^۱

بسیاری از اصحاب پیامبر از این وضعیت شکایت کردند و ۱۴ نفر از آنها هم پیمان شدند که ایشان را بکشند. اینان در میان کسانی بودند که پس از مرگ وی مرتد شدند. آنان در یک کمین در مکانی میان مکه و مدینه کنار یکدیگر جمع شدند. با این وجود هنگامی که پیامبر شبانگاه به سوی این مکان رو کرد جبرئیل به ایشان درباره توطئه آنها آگاهی داد؛ پیامبر تک تک آنها را با نام صدا زدند و سپس همه آنها با وحشت فرار کردند. آنان بعدها با سوگند انکار کردند که علیه پیامبر توطئه کرده باشند.^۲

فیض کاشانی توسعه یافته‌ترین صورت این حدیث را ارائه می‌کند. در نسخه‌ای که وی ارائه می‌کند الهیات، تاریخ انبیاء، اخلاق و کلام با یکدیگر تلاقی دارند. او به شکل آشکارا واقعه غدیر خم را تا آیه سوم سوره مائده نقل می‌کند که بیان‌کننده علاقه خدا به جامعه و حمایت از عقیده آنها و پذیرش اسلام به عنوان دینشان می‌باشد.

فیض کاشانی ابتدا تفسیری بخش بخش از همه آیات ارائه می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (که درباره علی است)؛ «وَأِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (این در صورتی که تو غفلت کنی نسبت به آنچه که به تو درباره ولایت علی نازل شده است و آن را بپوشانی؛ در این صورت تو مستحق مجازات خواهی بود چرا که تو به هیچ وجه این پیام پروردگارت را ابلاغ نکرده‌ای)؛ ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (از قدرت آنها که شیاطین را به تو مسلط کنند).

مردمانی که در حجة الوداع پیامبر را همراهی کردند و از او اصول دین آموختند، ۷۰ هزار نفر بودند که شمار آنها برابر بود با کسانی که همراه موسی به میعاد رفتند. بنی اسرائیل با پرستش گوساله پیمان خود را با حضرت موسی شکستند. امت حضرت محمد نیز مشابه بودند؛ چرا که آنان نیز پیمانشان با خدا درباره ولایت علی را شکستند. [مؤمنین به] مذهب شیعه این اعتقاد را

۱. «نَعَمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ، يُقَعِّدُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصَّرَاطِ فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَأَعْدَاءَهُ النَّارَ». قمی، تفسیر، ۱/۱۷۳-۱۷۴.

۲. همان، ۱/۱۷۴-۱۷۵.

دارند که تاریخ انبیاء دائما خودش را تکرار می‌کند. بنابراین میان [حضرت] موسی و قومش از یکسو و همچنین [حضرت] محمد ﷺ و قومش از سوی دیگر تطبیق وجود دارد. فیض کاشانی سپس یک گفتگوی طولانی میان خدا و پیامبر را دربارهٔ ولایت نقل می‌کند.^۱ برای بخش باقیمانده ما می‌توانیم اجازه دهیم که متن خودش سخن بگوید. پس از حج، جبرئیل بار دیگر به سراغ پیامبر آمد و گفت:

خداوند به تو سلام می‌رساند و به تو می‌گوید که پایان عمرت نزدیک شده است ... دانشی را که در اختیار داری منتقل کن، دانشی که تو میراث بر آن از پیامبرانی هستی که پیش از تو بودند؛ صندوق سکینه^۲ و همچنین تمام نشانه‌های پیامبران پیشین که در اختیار توست را به جانشینان و خلفایت منتقل کن؛ حجت بالغه پیش از خلقت من علی بن ابی‌طالب.

او را به عنوان چراغ هدایت در پیش روی مردم بلند کن، و پیمان و بیعت را برای او تجدید کن، و به آنان یادآوری کن آن بیعت و میثاقی را که برای من از آنان گرفتی، و عهدی که از آنها برای من ستاندی که: ولیّ و مولای آنها و مولای هر مرد و زن مؤمنی علی بن ابی‌طالب است؛ چرا که من جان هیچ یک از انبیایم را نگرفتم مگر پس از اكمال دینم و اتمام نعمتم؛ پس از پذیرش ولایت دوستانم و دشمن داشتن دشمنانم؛ این موضوع کمال توحیدم و دینم و اتمام نعمتم بر خلقم می‌باشد که آنها از ولیّ من تبعیت کنند و از او پیروی نمایند. من زمینم را بدون قیّم رها نمی‌کنم، قیمی که حجت من بر خلقم باشد.

پس امروز دینم را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دینتان پسندیدم، و این امر به خاطر ولایت ولیّیم و مولای هر زن و مرد علیّ، بندهام و وصیّ پیامبر و خلیفه او بود. او حجت بالغه من بر خلقم است و پیروی او همان پیروی محمد ﷺ پیامبرم است.

۱. کاشانی، ص ۱۳۲ (صافی، ۲ / ۵۳).

۲. احادیث شیعه این نکته را بیان می‌کنند که پیامبر صندوق عهد را از موسی به ارث برده است؛ صندوقی که پیامبر آن را در میان زره و شمشیرش به عنوان نشانه‌ای بر ولایت امامان بدانها اختصاص داده است.

همچنین پیروی او و پیامبر، همان پیروی من است. هر آنکه او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است. او را نشانه‌ای میان خود و خلقم قرار دادم، کسی که به او معرفت پیدا کند مؤمن خواهد بود و هر که او را انکار کند کافر خواهد بود و هر که در بیعت با او کسی را شریک کند مشرک خواهد بود. هر که با ولایت او مرا ملاقات وارد بهشت می شود و هر که با دشمنی او مرا ملاقات کند داخل در آتش شود.^۱

نتیجه

ما در این مقاله مطرح کردیم که تفسیر شیعی یک فرآیند مستمر و نامحدود است و رشد و بالندگی آن براساس شرایط واقعی موجود در حیات اجتماعی، سیاسی و مذهبی جامعه بوده است. هم اکنون نیز با توجه به انقلاب اسلامی ایران، مرحله جدید و مهمی [در تفسیر] در حال آغاز است. این امر در تعدادی از تفاسیر جدیدی که از آن زمان نوشته شده و هویت انقلاب و دکتترین آن را با خود به یدک می کشد، هویدا است. در این تفاسیر تأکید بر روی تاریخ انبیاء و معاد نیست، بلکه به جای آن بیشتر بر واقعیت‌های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی قرن بیستم تأکید شده است. با این وجود، انقلاب اسلامی ایران هنوز هم به صورتی مستحکم ریشه در مذهب، معاد و انتظار شیعی دارد. بر این اساس در یک حس کاملاً واقعی برای شیعیان، نتیجه نهایی و واقعی تفسیر شیعی و یا به عبارت بهتر نتیجه تمام تاریخ شیعه مبتنی بر نوشته‌های مفسران نیست؛ بلکه بیشتر متکی به ظهور امام غائب است؛ همان کسی که آنها هر روزه برای او دعا می کنند.

- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، *الذريعة إلى تصانيف الشيعة*، تهران، ۱۳۵۵، ۱۹۳۶.
- خوئی، سید ابوالقاسم، *البيان في تفسير القرآن*، به كوشش مرتضى الحكيمى، نجف: المطبعة العلمية. طباطبائي، سيد محمد حسين، *القرآن في الإسلام*، ترجمه سيد محمد الحسيني، بيروت، ۱۳۹۳/۱۹۷۳.
- _____، *الميزان في تفسير القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۷ ق.
- طبرسي، فضل بن حسن، *مجمع البيان في تفسير القرآن*، بيروت ۱۳۸۰ / ۱۹۶۱.
- طبري، محمد بن جرير، *جامع البيان عن تأويل آي القرآن*، تحقيق: محمود محمد شاكر و احمد محمد شاكر، قاهره، ۱۹۵۴.
- طوسى، محمد بن حسن، *تفسير التبيان*، تحقيق احمد حبيب قصير العالمى، نجف، [بى تا] ص ۴، مقدمه مؤلف.
- عباشى، محمد بن مسعود، *تفسير عباشى*، به تصحيح: هاشم رسولى محلاتى، قم، بى تا.
- قمى، على بن ابراهيم، *تفسير القمى*، به تصحيح: طيب موسوى جزائرى، دار الكتاب - قم، چاپ: سوم، ۱۴۰۴ ق.
- كاشانى، ملامحسن، *الصادق*، به كوشش حسين اعلمى، تهران: انتشارات صدر، ۱۴۱۵ ق.
- كلينى، محمد بن يعقوب، *الأصول من الكافي*، به تصحيح على اكبر غفارى، تهران، ۱۳۸۸.
- كوفى، فرات بن ابراهيم، *تفسير فرات كوفى*، به تصحيح محمد على غروى اردوبادى، نجف، [بى تا].
- مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، *بحار الأنوار*، تهران، ۱۳۸۷ ق.
- Abdul, Musa A.O, the quran: shykh tabresi's commentary (Lahore, 1977) .
- Ayoub, Mahmoud, Redemptive suffering in Islam, The Hague, 1978. Eliash, J., "the shiite quran", Arabica 16(1969).
- Nöldeke, Theodor. *geschichte des Qoran (GdQ)*, 1919.
- Goldziher, Ignaz; *Die Richtungen der islamischen Koranlegung*, Leiden, 1920.
- Kohlberg, Etan; "some notes on the imamite attitude to the quran", in: S.M stern, A.houcani, V.Brown (eds.), *Islamic philosophy and the classical tradition* (Oxford, 1972).

